

اِسْتِعَاذَه

در حقیقت پناه بردن به خداوند از شر و نقشه‌های شیطان است، مستحب است پیش از آغاز قرائت قرآن، قاری به خداوند پناه ببرد، چنانکه قرآن مجید می‌فرماید: فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ (یعنی هنگامیکه اراده خواندن قرآن نمائی از شیطان رانده شده به خدا پناه ببر).

اهل معنا مقدم داشتن استعاذه را بر بِسْمِله و خواندن قرآن، تخلیه قبل از تخلیه (زینت دادن) دانسته‌اند. یعنی ابتدا شیطان و هواهای نفسانی را از درون زدودن و سپس آماده پذیرفتن نور هدایت الهی شدن است.

استعاذه به طریق مختلف نقل شده که به چند مورد اشاره می‌شود:

- اَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ.

- اَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ إِنَّ اللَّهَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ.

- اَعُوذُ بِالسَّمِيعِ الْعَلِيمِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

- نَسْتَعِذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ.

صحیح‌ترین استعاذات فوق استعاذه اوّل است که مشهور نیز می‌باشد.

اِسْتِعْلَاء

این کلمه مصدر باب استفعال می‌باشد و به معنای طلب بلند کردن است. هفت حرف از حروف الفبا دارای این صفت هستند که عبارتند از: (خ - ص - ض - ط - ظ - غ - ق). این حروف را مُسْتَعْلِيَه می‌گویند زیرا هنگام ادای آنها دهان پر از صدا می‌شود، و صوت و زبان میل به کام بالا پیدا می‌کنند و با تفخیم و غلظت تلفظ می‌شوند.

بعضی این حروف را «مُفَحَّمَه» نیز نامیده‌اند. ولی مشهور آن است که این حروف را مُسْتَعْلِيَه می‌نامند.

اِسْتِفَال

این کلمه مصدر باب افتعال می‌باشد، و به معنی پست شدن است. استفال ضد استعلاء است. بغیر از هفت حرف که صفت استعلاء دارند. ۲۱ حرف بقیه را حروف مُسْتَفَلَه می‌گویند، چون هنگام تلفظ آنها صوت و زبان به طرف پائین میل می‌کند و به پستی و نازکی ادا می‌شوند. [۱]

بعضی این حروف را حروف مُنْخَفِضَه نیز گفته‌اند، زیرا انخفاض یعنی پست شدن، ولی مشهور مستفله است.

إِسْكَان به معنی ساکن نمودن حرف آخر کلمه می‌باشد، در صورتی که آن حرف متحرک باشد. مانند مِنْ قَبْلِكَ [۲]، که هنگام وقف، فتحه کاف حذف شده و کاف ساکن می‌شود.

البته به سکون عارضی، زیرا فتحه جزو کاف ضمیر است و برای وقف ساکن می‌شود. إسْكَان یکی از اقسام وقف است. وقف به اسکان مهمترین و بهترین شیوه وقف است بنابراین کلماتی که حرف آخر آنها مفتوح، مکسور، مضموم و مجرور و مرفوع باشند به طریق اسکان وقف می‌شوند و کلماتی که حرف آخر آنها تاء تأنیث و یا منصوب باشند به قاعده ابدال وقف می‌گردند. و شیوه‌های دیگر وقف چندان معمول و مشهور نیست و بیشتر در اختلاف قرائات ذکر می‌شوند.

إِسْطَالَه این کلمه مصدر باب استفعال بوده و به معنای طلب کشیدن است. حرف «ضاد» دارای این صفت است لذا به آن حرف مُسْطَالَه می‌گویند، زیرا در حال سکون تا مخرج و جایگاه ادای حرف «لام» کشیده می‌شود و در اثر این کشش، صوت هم کشیده می‌شود. و نیز به این علت که تلفظ حرف مذکور به آسانی ممکن نیست و مدتی باید تمرین نمود تا بطور صحیح تلفظ شود، آنرا حرف مُسْطَالَه نامیده‌اند. مانند: أَرْض - قَاضٍ (قضاوت کننده)

استطاله از صفات عارضی حروف شمرده می‌شود.

إِشْبَاع به معنی سیر کردن است و در اصطلاح تجوید، سیر کردن حرکت می‌باشد به گونه‌ای که در ضمه به صورت «واو» و در کسره به صورت «یاء» و در فتحه به صورت «الف» ادا شود مانند: مَالُهُ - سَمِعَهُ [۳] به صورت مَالُهُ و سَمِعَهُ خوانده می‌شود. اشباع را «صله» نیز می‌نامند.

خواندن بدون اشباع یعنی خواندن با همان حرکت اصلی مانند: مِنْهُ.

إِشْمَام

به معنی بویانیدن است و در اصطلاح تجوید اشاره کردن به حرکت حرف آخر کلمه با لبها بدون صوت است.

این عمل به صورت غنچه کردن دو لب ایجاد می‌شود. بنابراین اشمام همان وقف به اسکان است، با این تفاوت که بعد از وقف، لبها منضم و غنچه می‌شود. به عبارت دیگر پس از وقف به اسکان بدون آنکه در تلفظ اثری از حرکت حرف آخر ظاهر گردد، بلافاصله لبها به یکدیگر منضم شده، و اشاره به حرکت موقوف علیها می‌شود. اشمام از اقسام وقف بوده، و شیوه قاریان کوفه است.

فایده وقف اشمام را این گفته‌اند که، بیننده و اشخاصی که قدرت شنوایی ندارند می‌توانند کلمه موقوف علیها را در اثر اشاره لبهای قاری تشخیص دهند، بنابراین اشمام با چشم درک می‌شود ولی با گوش شنیده نمی‌شود.

اشمام فقط در ضمّه و رفع (کلمه مرفوع) جایز است مانند: فَيَكُونُ - رَحِيمٌ

در مواردی که «رَوْم» و «اشمام» جایز است، اسکان نیز جایز است مانند: الْحَكِيمُ - مَتِينٌ، ولی عکس آن جایز نیست یعنی هر جا که اسکان جایز است روم و اشمام جایز نیست مانند کلمات مفتوح و منصوب و کلماتی که آخر آنها مجزوم باشد مثل: لَا رَيْبَ - رَحِيمًا - لَمْ يَلِدْ - لَمْ يُولَدْ.

رَوْم و اشمام در سه مورد زیر جایز نیست.

۱. در تاء تأنیث، که علامت مؤنث بودن کلمه است زیرا طبق قاعده ابدال به هاء (ه) وقف می‌شود مانند الْجَنَّةَ

۲. در میم جمع، زیرا میم جمع مبنی بر سکون است و حرکتی ندارد که شنونده یا بیننده هنگام وقف آنرا تشخیص دهد مانند:

إِنَّهُمْ - رَبُّكُمْ - بِهِمْ - جَائِكُمْ - أَبْصَارُهُمْ

۳. در حرکت عارضی جایز نیست زیرا در حال وقف، ساکن هستند مانند: قُلِ ادْعُوا - قُمِ اللَّيْلَ - فَتَمَنُّوا الْمَوْتَ [۴]، که کسره لام (قُل) و میم (قُم) و ضمّه واو (فَتَمَنُّوا) برای رفع التقاء دو ساکن بوده و عارضی است.

و نیز در لَا تَأْمَنَّا [۵] نون مشدّد به اشمام خوانده می‌شود چون در اصل لَا تَأْمَنَّا بوده است.

إِصْمَات

مصدر باب افعال است و به معنای سکوت و خاموش شدن و به سنگینی ادا کردن می‌باشد. اِصمات ضد اذلاق می‌باشد.

به جز حروف اذلاق که عبارت بودند از (ل - ن - ر - ق - ب - م) بقیه ۲۲ حرف الفبای زبان عرب را مُصَمِّتَه می‌گویند، زیرا به سنگینی و تأنی از محل خود تلفظ می‌شوند.

اِطْباق اِطْباق مصدر باب افعال است، و به معنی پوشانیدن و طَبَق بر سرچیزی گذاردن می‌باشد. چهار حرف دارای این صفت هستند که عبارتند از: (ص - ض - ط - ظ). این حروف را حروف «مُطَبَّه» می‌نامند، زیرا هنگام ادای آنها پاره‌ای از زبان جمع می‌شود، و قسمتی از کام بالا که مقابل آن قرار دارد را می‌پوشاند. این حروف با غلظت و تفخیم تلفظ می‌شوند. در صورت عدم رعایت اطباق (ص به س) - (ض به ز) - (ط به ت) و (ظ به ذ) شباهت لفظی پیدا می‌کنند.

اظهار

به معنی ظاهر کردن حروف به هنگام تلفظ بطور واضح و آشکار است، که شامل حروفی می‌شود که مخرجشان دور است.

اظهار بر خلاف ادغام است، زیرا دو حرفی که مخارجشان از هم دور است ادغام نمی‌شوند و باید آنها را اظهار نمود. پس اگر تنوین یا نون ساکنه قبل از یکی از حروف حلقی قرار گرفت، اعم از آنکه در یک یا دو کلمه باشند به لحاظ دوری مخرج اظهار، و آشکار تلفظ می‌شوند و علامت آن (ن) است که در بعضی از قرآن‌ها در زیر نون ساکنه و تنوین گذاشته می‌شود.

مانند:

۱. همزه مانند: مَنْ آمَنَ - عَذَابٌ أَلِيمٌ [۶]

۲. هاء مانند: أَنْ هَدَى - لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ [۷]

۳. عین مانند: اَنْعَمْتَ - مِنْ عَمَلٍ [۸]

۴. حاء مانند: وَأَنْحَر - مِنْ حَكِيمٍ

۵. غین مانند: إِنْ يَكُنْ غَنِيًّا [۹] - أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ

۶. خاء مانند: مَنْ خَسَفْنَا [۱۰] - مُقِيمٌ خَالِدِينَ [۱۱]

البته مَنْ راقِ (کیست شفا دهنده در آیه ۲۷ سوره قیامه) که سکتہ دارد، ادغام آن جایز نیست.

الحاق

به معنی پیوستن و پیوست کردن چیزی به چیز دیگر است. و در اصطلاح تجوید الحاق و پیوستن هاء سکت در آخر کلمه‌ای است، که بر آن وقف می‌کنند (موقوف علیها)، تا حرکت حروف آخر و همچنین حرکت بنائی محفوظ مانده، و وقف به سکون هم شده باشد. این نوع وقف شیوه قراءه درجه اول نیست.

نمونه‌های وقف الحاق عبارتند از:

۱. در «ماء» استفهامی که در حالت مجرور بودن، الف آن حذف می‌شود مانند: مِمَّ (مِمَّه - عَمَّ [۱۲]) (عَمَّه).

۲. در ضمیر مفرد مذکر و مؤنث غائب منفصل که مبنی بر فتح هستند مانند: هُوَ (هُوه) - هِيَ (هیه).

۳. در نون مشدد جمع مؤنث مانند: (مِثْلَهُنَّ)

کلمات درون پرانتز نشان دهنده وقف به شیوه الحاق است.

۴. یاء مشدد که مبنی بر فتح هستند مانند: عَلَيَّ (عَلِيَّه) - إِلَيَّ (إِلِيَّه) - بِيَدِي (بِيَدِيَّه) - لَدَيَّ (لَدِيَّه).

«الف»

حرف الف طبیعتاً ترقیق و تفخیم نمی‌شود، زیرا از حروف هوائی یا جوفی است و وجودش قائم و بستگی به غیر دارد، و تکیه‌گاهی ندارد و مجرد صوت است. لذا ترقیق و تفخیم آن بستگی به حروف مستغله و مستعلیه دارد. [۱۳]

ترقیق الف: هر گاه الف بعد از یکی از حروف مستغله واقع شود ترقیق می‌گردد. مانند: سَاءَ - مَالِكِ - أَيَّاكَ. منظور از ترقیق. الف، اشباع نمودن فتحة ماقبل آن است.

تفخیم الف: چنانچه الف بعد از یکی از حروف مستعلیه یا مُفَحَّمَه قرار گیرد، تفخیم می‌شود مانند: خَالِصَ - صَالِحَ - ضَامِر [۱۴] - طَالَ - ظَاهِر - تَغَابُنَ - قَالَ - أَرَادَ.

منظور از تفخیم الف، اشباع فتحه ما قبل آن است.

[۱]. به صفت استعلا و صفات حروف مراجعه شود.

[۲]. سوره بقره، آیه ۴.

[۳]. سوره جاثیه، آیه ۲۳.

[۴]. سوره جمعه، آیه ۶.

[۵]. سوره یوسف، آیه ۱۱.

[۶]. سوره دخان، آیه ۱۱.

[۷]. سوره رعد، آیه ۷.

[۸]. سوره رعد، آیه ۷.

[۹]. سوره نساء، آیه ۱۳۵.

[۱۰]. سوره عنکبوت، آیه ۴۰.

[۱۱]. سوره توبه، آیه ۲۱.

[۱۲]. سوره نبأ، آیه ۲.

[۱۳]. به عنوان استفال و استعلاء مراجعه شود.

[۱۴]. سوره حج، آیه ۲۷.